

کراماتی که در کنار قبور انبیاء و اولیاء، پیکر و یا آثار ایشان رخ می‌دهد

حیدر حب الله

ترجمه: محمد رضا ملانی

سوال¹: در رابطه با جوابی که به سوال قبلی دادید گفتید: «مرحله‌ی سوم عبارت است از بررسی آن واقعه از زاویه‌ی انتسابش به فلان قبر و یا فلان شخص. زیرا چه بسا آن کرامتی که به عنوان شفای یک مریض نقل می‌شود محصول یک حالت نفسانی و درونی خود مریض – از نظر علمی و منطقی – باشد که بر بیماری وی در کنار فلان قبر تاثیر گذاشته است. مانند کسی که مثلاً مشکلی عصبی دارد و در نتیجه‌ی واکنش شدیدی نفسانی در حال زیارت فلان مرقد، یک کنش و اتفاق عصبی مشخصی ایجاد شود». سوال ما این است که حاصل شدن این حالت نفسانی در این مکان خاص – و نه در مکان دیگر همچون منزل بیمار – برای اثبات این مرحله کافی است. زیرا مهم، نتیجه است که همان شفای بیماری می‌باشد. چرا این حالت نفسانی در کنار فلان قبر و در حال زیارت حاصل شد نه در مکان دیگر؟

پاسخ: صرف حصول شفا در آن مکان خاص، کافی نیست زیرا این حالت – خلاصی از بیماری – در غیر این مکان خاص نیز زیاد اتفاق افتاده است. در این صورت چه فرقی میان این دو مکان – کنار قبر و یا صاحب آن و یا در مکان دیگر – است؟ پیدا شدن حالات نفسی خاصی که باعث می‌شود شخص بیمار از مشکلات عصبی - که حرکات طبیعی بدنش را تحت الشعاع قرار داده - خلاصی یابد چیزی است که هر روز برای بسیاری از بیماران اتفاق می‌افتد. به همین دلیل می‌گوییم حتی اگر ثابت شود اینچنین اتفاقی در این مکان خاص و در کنار فلان قبر اتفاق افتاده باز هم نمی‌توان برای این اتفاق، ارزش خاصی – همچون کرامت و ... - قائل شد.

علاوه بر اینها باید به این نکته نیز توجه کرد که حصول شفا به عنوان نتیجه‌ی تصدیق و باور انسان²، به واقعیت خارجی – قبر و یا صاحب آن – چیزی اضافه نمی‌کند؛ زیرا علت اصلی، در واقع به تصدیق شخص – حال یا خود این تصدیق³ و یا حالتی ذهنی و نفسی باطنی – برمی‌گردد و ربطی به

¹ حیدر حب الله، إضاءات فی الفكر والدين والاجتماع 4: سوال: 531.

² . مولف محترم در اینجا می‌فرماید شفای بیماری می‌تواند محصول باور انسان به باب الحوائج بودن صاحب قبر باشد و این باور است که

آن شفا را به دنبال دارد و البته این مساله، می‌تواند نسبت به واقعیت خارجی – باب الحوائج بودن صاحب قبر – بی ارتباط باشد. (مترجم)

³ . قطع نظر از تطابق یا عدم تطابقش با خارج.

«تصدیق از جهت مطابقتش با خارج» و یا حتی «خودِ واقعیتِ خارجی به عنوان یک امر مورد تصدیق» ندارد؛ و این یعنی، آن تصدیق، فقط یک حالت شخصی و درونی است. به عبارت دیگر، تصدیق و باور انسان از این جهت که یک باور است – و یا اعتقاد انسان از این جهت که اعتقاد است – اگر اثری برای انسان در پی داشته باشد به معنی انتساب این اثر به واقعیتی که مورد تصدیق و اعتقاد است نخواهد بود. مانند وقتی که انسان، باور کند که پشت وی، حیوان درنده‌ای مانند شیر قرار دارد و به دلیل این باور، به سرعت شروع به دویدن کند و حتی ده متر در هوا بپرد؛ این کارهای عجیب و غریب را نمی‌توان به وجود واقعی شیر نسبت داد بلکه به حالت نفسانی خود این شخص مربوط می‌شود؛ زیرا گاهی وقتها همین شخص، این کارها را انجام می‌دهد به گمان اینکه پشت وی شیری قرار دارد در حالی که واقعا شیر نیست؛ لذا معنی ندارد که این اتفاقات را به شیری که وجود خارجی ندارد نسبت دهیم.

مطالب فوق می‌تواند برای ما این مساله را تفسیر کند که چرا حالت شفا در این مکان حاصل شد و در مکان دیگر حاصل نشد. پس این حالات نفسی و اعتقادی شخص است که به تنهایی بر وی تاثیر گذاشته و او را شفا داده است همانطور که شخص دیگری که در گمراهی و ضلالت به سر می‌برد را در مکان دیگری شفا می‌دهد. پس ارتباط واقعی، بین ما و شفای ماست نه بین واقعیت اعتقاد ما و حالت شفای ما.

من دائما از کسانی که کرامات و مسائل عجیب و غریب را فقط به جامعه‌ی دینی و مذهبی خاصی نسبت می‌دهند می‌پرسم چگونه امور خارق العاده و عجائب و خواب‌های عجیبی را که در مکانهایی خارج از چارچوب مذهبی آنها و یا حتی خارج از چارچوب دینی آنها رخ می‌دهد تفسیر می‌کنند؟ به عنوان مثال، در میان مسیحیان، قدیس شدن یک نفر، مشروط به این است که یک یا دو کرامت از وی دیده شود و برای اثبات کرامت، راه‌های مشخصی هم دارند و همچنین قدیس‌های زیادی هم در میان آنها وجود دارند و پاپ ژان پل دوم که چندی پیش به عنوان قدیس، اعلام شد نیز آخرین آنها نیست. آیا تمام این قصه‌ها، دروغ است؟ اگر قصه‌های مسیحیان درباره کرامات‌شان را جمع کنیم حجم انبوهی خواهد شد؛ آیا تمام اینها دروغ هستند؟ اگر تمام اینها دروغ هستند چرا احتمال نمی‌دهیم تمام قصه‌های ما هم دروغ باشد؟ اگر برخی از این قصه‌ها درست باشد چگونه وقوع این کرامات را برای اشخاصی که از نگاه مسلمین – به تعبیر رایج – کافر هستند تفسیر می‌کنیم؟

به نظر من این قضیه و امثال آن، مساله‌ای صرفا اعتقادی نیست بلکه احتیاج به بررسی علمی دارد و باید نمونه‌های زیادی را از اماکن و جاهای مختلف دنیا جمع آوری کرده تا مورد بررسی روشمند و علمی قرار گیرند. برخی از مسلمین، گمان می‌کنند چنین اتفاقاتی فقط در دین ما و مذهب ما و حتی طایفه‌ی ما و جماعت ما رخ می‌دهد. در حالی که امثال چنین اتفاقاتی در جاهای مختلف دنیا آنهم به تعداد زیادی رخ می‌دهد که برخی از گزارشات آنها صادق و برخی دیگر، کاذب هستند. کسی که می‌خواهد عالمانه این وقایع را بررسی کند باید تمام فرضیات مختلف را در نظر آورد و تلاش کند تا یک فرضیه را با روش علمی، اثبات کند نه اینکه با احساسات عاطفی، گزارشات خودی را به سرعت تصدیق کرده ولی نسبت به گزارشات غیر خودی بدون هیچ دلیل واضحی، بسیار دیر باور باشد.

ممکن است برای این پدیده‌ها، اسباب و علل متعددی باشد. بر ما لازم است که تشخیص دهیم کدام یک از علت‌های پدیده‌ی «الف» سبب تحقق آن در اینجا شده و کدام یک از دیگر علت‌ها، سبب تحقق همان پدیده در جای دیگر شده است. همچنین ممکن است به یقین قطعی نرسیم بلکه به حالت ظن و ترجیح ظنی برسیم؛ البته رسیدن به چنین ظنی - در صورتی که رسیدن به یقین، ممکن نیست - نیز می‌تواند به کار ما بیاید؛ مثلاً می‌تواند با توجه به داده‌هایی که در اختیار داریم ما را به فرضیه‌ای راهنمایی کند که نزدیک تر به واقعیت است.

مقصود من از تمام مطالب فوق، این بود که بعد از اطمینان نسبت به وقوع فلان حادثه و - مثلاً - شفای مریض، باید به بررسی احتمالات پیرامون آن پردازیم؛ اگر احتمال تأثیر عامل غیبی در این شفا گرفتن، تقویت شود و نسبت به دیگر احتمالات، ترجیح یابد، آنجاست که به نتیجه‌ی مطلوب خود رسیده‌ایم؛ در غیر این صورت - یعنی وقتی احتمال علت غیبی در تحقق شفای مریض، ترجیح پیدا نکرد - باید همان احتمالی که به آن رسیدیم را ذکر کنیم و یا اینکه توقف نموده و تا زمانی که با روش علمی، به نتیجه نرسیده ایم هیچ یک از فرضیه‌ها را بر یکدیگر ترجیح ندهیم؛ نه اینکه با روش‌های عاطفی و هیجانی، یک تفسیر را - آنها هم به صورت پیش فرض - برگزینیم؛ فرقی هم نمی‌کند که این تفسیر عاطفی، ربط آن حادثه به عقیده باشد یا اینکه رابطه‌ی بین آن حادثه و عقیده را قطع کند؛ چون برخی افراد، اصرار دارند هر چیزی را به اعتقادات دینی خویش ربط دهند و برخی نیز با ربط امور به عقاید، مشکل دارند؛ لذا مشاهده می‌شود که مسائل را سخت می‌کنند تا جایی که به ورطه‌ی افراط و تفریط می‌افتند.

بر اساس شیوه‌ای که استفاده از علم و داده‌های علمی را - به عنوان عواملی که به فهم صحیح اینگونه پدیده‌ها کمک می‌کند - توصیه می‌کند می‌توان از علوم پزشکی و یا باستان‌شناسی و ... برای بررسی پدیده‌هایی کمک گرفت که معلومات کافی و مورد وثوق، درباره‌ی ارتباط آن پدیده‌ها با مسائل عقیدتی نداریم. مثلاً آنچه به عنوان جای پای امام رضا در منطقه‌ی قدمگاه - منطقه‌ای نزدیک مشهد در ایران - شناخته می‌شود را می‌توان در معرض بررسی‌های تاریخی دانشمندان قرار داد؛ چه بسا داده‌های علمی، کمک کند تا به این نتیجه برسیم که قدمت این جای پا، به هزاران سال پیش بر می‌گردد و یا اینکه آنچه به عنوان جای پای امام رضا شناخته می‌شود مثلاً سازه‌ای دست ساز است که چندین سال پیش ساخته شده است و لذا ارتباطی با امام رضا علیه السلام ندارد و یا اینکه حداقل احتمال ارتباط این جای پا با امام رضا علیه السلام کمتر می‌شود. قضیه در بقیه‌ی مکان‌های منسوب به معصومین علیهم‌السلام در سرتاسر عالم اسلامی، همین گونه است. چرا کسی یا نهادی همچون وزارت اوقاف و یا موسسات دینی، در کنار استفاده از داده‌های دینی، گام‌های علمی و جدی در این راستا بر نمی‌دارند؟

البته منظور من این نیست که هر چه دانشمندان علوم طبیعی می‌گویند حق مطلق است و یا اینکه آنها به آخرین مراحل دانش و معرفت رسیده اند. لذا کسی به من اعتراض نکند که قصد دارم علم و دانش سکولار را به عنوان حکم و قاضی معرفی کنم؛ منظور من این نیست؛ بلکه نهایت چیزی که ادعا می‌کنم این است که در آخر کار، داده‌های جدیدی به دست ما می‌رسد که باید به اطلاعات موجود قبلی، افزوده شوند تا به نتیجه‌ی روشن و نهایی برسیم. دانشمندان این علوم، در تخصص خود، اهل خبره و متخصص محسوب می‌شوند.

در حال حاضر، من طرفدار ورود علوم طبیعی و انسانی در بسیاری از این امور هستم و اینکه نظریات این علوم در این عرصه‌ها، معتبر شمرده شوند. از جمله‌ی این امور، سالم باقی ماندن اجساد بعد از گذشت سالها از زمان دفن شان است. برخورد ما غالباً با این پدیده‌ها، به صورت تک بُعدی است و فقط از یک جنبه به آنها می‌پردازیم در حالی که شایسته است به داده‌های علمی مرتبط با این مساله نیز مراجعه کنیم؛ چه بسا تفسیر و تبیین دیگری برای این پدیده – سالم ماندن جسم میت – وجود داشته باشد که مربوط به طبیعت خود جسم یا خاک یا منطقه و یا محیط خشک آن و یا هوای سرد و یا حتی شکل هر می قبر و ... باشد – البته وجود عامل دینی در این طور اتفاقات به عنوان یکی از عوامل را انکار نمی‌کنیم – و به همین دلیل می‌بینیم پدیده‌هایی اینچنینی (یعنی سالم ماندن جسد میت) در شهرهای مختلفی یافت می‌شوند؛ حتی برخی از کاتولیک‌ها اجساد برخی از خودشان را نگه می‌دارند. در بسیاری از نقاط عالم، آرامگاه‌هایی هستند که این مساله را به نمایش گذاشته‌اند. حتی شایعه شده که جسد عبد الحلیم حافظ⁴ همچنان به حالت اولش باقی است. با کمک از علوم مختلف می‌توانیم فرضیات مختلفی را جلوی روی خود بگذاریم تا نتیجه‌ی نهایی، از ارزش علمی بیشتری برخوردار باشد. دلیلی ندارد که از علم و داده‌های آن بترسیم؛ البته بسیاری از افراد چنین ترسی دارند.

نتیجه اینکه میزان و معیار ورود صحیح در چنین قضایا و وقایعی این است که:

1. با تجهیزات و ابزارهای شناسایی مختلفی به سراغ این وقایع برویم و از تمام علوم دینی و غیر دینی که به نوعی مرتبط با این مسائل است کمک بگیریم.
2. این مسائل و وقایع را در مقیاس جهانی تحلیل کنیم نه منطقه‌ای و محلی؛ و این واقعیت را درک کنیم که بسیاری از این وقایع، پدیده‌هایی هستند که در تمام دنیا، اتفاق افتاده‌اند. اگر اینگونه به مسائل نگاه کنیم آنها را بهتر و مطمئن‌تر بررسی خواهیم کرد.

از سلامت روش و شیوه‌ای که برای تحلیل این وقایع استفاده می‌کنیم مطمئن باشیم. اما نتیجه هر چه که باشد تسلیم آن خواهیم بود؛ چه این نتیجه به نفع اعتقادات دینی ما باشد و چه نباشد. حساسیتی که بر آن تاکید کردم در مرحله‌ی نتایج نیست بلکه در مرحله‌ی روش است که باید مورد لحاظ قرار گیرد.

4. خواننده‌ی مصری که در سال 1977 فوت کرده است.